

بررسی جلوه‌های کلمه «توحید» در دیوان سنایی غزنوی

مهتاب رجب‌زاده*

دکتر فاطمه مدرسی**

چکیده

حکیم سنایی غزنوی از شعرای بزرگ قرن پنجم و ششم است. با تحلیل و بررسی اشعار سنایی در می‌یابیم که بیشتر آثار وی از جمله: حدیقه‌الحقیقه و سیرالعباد الی‌المعاد، در شناخت اهل معرفت و توحید و اهل شریعت است. مولانا و دیگران سخنان وی را به استشهاد در مصنفات خود آورده‌اند. «توحید» اساسی‌ترین اصل تعلیمات انبیاء برای هدایت و شناخت انسان است و شالوده نظام اخلاقی اسلام بر آن استوار است. اگرچه همواره موضوعات عرفانی مورد توجه محققان و پژوهشگران زبان و ادب فارسی بوده است و توحید در متون عرفانی از قدیم تا کنون به اشکال مختلف مطرح شده و در اشعار شاعران نیز بازتاب‌هایی داشته است، اما در آثار سنایی که بنیانگذار ادبیات منظوم عرفانی است تا آنجا که تحقیق شده، مورد بررسی قرار نگرفته است و در این زمینه کتاب یا رساله مستقلی وجود ندارد.

بنا به اهمیت مسأله توحید در متون منظوم و منشور عرفانی، این مقاله بر آن است که توحید و جلوه‌های آن را در آثار سنایی (دیوان سنایی) بررسی نموده و به این نتیجه برسد که مطابق عقیده سنایی، ذات باری تعالی قابل اشارت نیست و نمی‌توان درباره آن چون چرا کرد یا درباره کیفیت آن سخن گفت.

کلیدواژه‌ها: عرفان، سنایی، توحید، جلوه‌های توحید، دیوان.

mahtab_rajabzadeh@yahoo.com

modaresi.fatemeh@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۲۰

* دانشجوی ارشد ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه

** استاد ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۱۵



مقدمه

اهمیت توحید

«قل هو الله احد - الله الصمد - لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً احد» (توحید: ۱-۴).
(بگو: خداوند یکتا و یگانه است، خدا بی نیاز است. نزاده و زاده نشده است. و برای او هرگز شبیه و مانندی نبوده است).

واژه «احد» از همان ماده «وحدت» است و لذا «احد» و «واحد» را به یک معنی تفسیر کرده‌اند و معتقدند هر دو اشاره به آن ذاتی است که از هر نظر بی نظیر و منفرد است، در علم یگانه است، در قدرت بی مثال است، در رحمانیت و رحیمیت یکتا، و خلاصه از هر نظر بی نظیر است. در حدیثی از امام محمد باقر علیه السلام می‌خوانیم: «احد» فردی است یگانه و «احد» و «واحد» یک مفهوم دارد، و آن ذات منفردی است که نظیر و شبیهی برای او نیست و «توحید» اقرار به یگانگی و وحدت و انفراد او است» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ص ۴۳۶).

در قرآن مجید نیز «واحد» و «احد» هر دو به ذات پاک خداوند اطلاق شده است. خداوند احد و واحد است و یگانه و یکتاست نه به معنی واحد عددی، یا نوعی یا جنسی، بلکه به معنی وحدت ذاتی، و به عبارت روشن تر وحدانیت او به معنی عدم وجود مثل و مانند و شبیه و نظیر برای او است.

(الله الصمد) توصیف دیگری در ذات مقدس یکتای اوست: «او خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند».

«پروردگار ما احدی المعنی است یعنی ذات او تقسیم پذیر نیست، نه در خارج و نه در عقل، و نه در وهم، آری خداوند بزرگ چنین است» (مجلسی، ۱۳۹۷، ص ۲۰۶، حدیث ۱).

ریشه‌یابی کلمه توحید

توحید در لغت به معنای یکتا کردن، یگانه کردن، خدا را یگانه دانستن و اقرار به یگانگی خداوند است. با کلماتی چون احد به معنای یکی، یک، یگانه، یکتا و به معنای هر موجودی که یگانه باشد



و متعددی از جنس آن نباشد و آن اخص از واحد است. و همچنین اَحَدیه و اَحَدیت به معنای یگانگی، مقام الوهیت، غیر قابل قسمت بودن ذات خدا می‌باشد. (معین، ۱۳۷۱، ج ۱).

انواع توحید در قرآن

مهمترین اصلی که در عالم حکومت می‌کند اصل توحید است این اصل فراگیر هم در ذات و صفات و افعال خدا صادق است و هم در مجموعه عالم آفرینش و قوانینی را که بر آن حکومت می‌کند، و هر چیز باید سرانجام به این اصل بازگردد.

«انما قولنا لشیء اذا و اَرَدنا ان نقول له کن فیکون» (نحل، ۴۰)

(معاد برای ما مشکل نیست چرا که) هنگامی که چیزی را اراده کنیم فقط به آن می‌گوییم موجود باش بلافاصله موجود می‌شود.

شاخه‌های پُر بار توحید در قرآن

توحید ذاتی

یکی از انواع توحید در قرآن توحید ذاتی است. توحید ذاتی گذشته از این دلایل نقلی و آیات قرآن مجید، با دلایل عقلی فراوان نیز قابل اثبات است.

برهان صرف الوجود، برهان عملی و برهان تمانع از دلایل و نشانه‌های توحید ذاتی به شمار می‌آیند که در ذیل به آنها اشاره می‌شود.

توحید یعنی یگانگی ذات خداوند و عدم وجود هر گونه همتا و شبیه برای او.

برهان صرف الوجود: که خداوند وجود مطلق است و هیچ قید و شرط و حدی برای او نیست و چنین موجودی مسلماً نا محدود خواهد بود و ذات مقدسی که هستی از آن می‌جوشد هرگز متقاضی عدم و نیستی نخواهد بود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ص ۴۴۳)



برهان علمی

هنگامی که به جهان پهناور می‌نگریم در ابتدا عالم را به صورت موجوداتی پراکنده می‌بینیم زمین و آسمان و ماه و خورشید و ستارگان و انواع گیاهان و حیوانات و هر چه بیشتر دقت کنیم می‌بینیم همه مجموعاً یک واحد منسجم هستند این وحدت نظام هستی و قوانین حاکم بر آن و انسجام و یکپارچگی در میان اجزای آن نشان می‌دهد که خالق آن یکتا و یگانه است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ص ۴۴۴)

برهان تمانع

در سوره انبیاء (آیه ۲۲) می‌فرماید: «لو کان فیها الهه الا الله لفسد تا فسبحان الله رب العرش عَمَّا یَصِفون» (اگر در زمین و آسمان خدایانی جزء خداوند یگانه بود زمین و آسمان به فساد کشیده می‌شد، و نظام جهان به هم می‌خورد، پس منزّه است خداوندی که پروردگار عرش است از آنچه توصیف می‌کنند!) (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ص ۴۴۵)

توحید صفاتی

توحید صفاتی یعنی اینکه صفات او از ذاتش جدا نیست، فی المثل «علم» و «قدرت» نیز در ما جدا هستند، مرکز علم روح ماست و مرکز قدرت جسمانی بازو و عضلات ما، ولی در خداوند نه صفاتش زائد بر ذات اوست، و نه جدا از یگدیگرند بلکه وجودی است تمامش علم، تمامش قدرت، تمامش از لیت و ابدیت. اگر غیر از این باشد لازمه اش ترکیب است، و اگر مرکب باشد محتاج به اجزا می‌شود و شیء محتاج هرگز واجب الوجود نخواهد بود.

صفات خداوند به سه دسته تقسیم می‌شود:

دسته اول: صفات ثبوتیه یا کمالیه صفاتی مانند علم، قدرت، حی، قیومیت، مالکیت و حاکمیت است و دسته دوم صفات فعل حضرت باری تعالی است، صفاتی مانند رحمت، تکلم، اراده، خالقیت، رازق، ربّ و مُنعم. دسته سوم صفات سلویه یا جلالیه گفته می‌شود که عبارتند از: مرئی، محل و جهت، جسم و احتیاج.



«و هو الذی ید والخلق ثم یعیده و هو اهوَنُ علیه و له المثل الاعلی فی السمواتِ و الارض و هو العزیز الحکیم» (روم، ۲۷)

«او کسی است که آفرینش را آغاز کرد سپس آن را باز می‌گرداند، و این کار برای او آسان تر است و برای او توصیف برتر در آسمان و زمین است و اوست شکست ناپذیر و حکیم.»

هر وصف کمالی در آسمان و زمین درباره هر موجودی تصور کنید از علم و قدرت و مالکیت و عظمت وجود و کرم، مصداق آتم و اکمل آن نزد خداست، چرا که همه محدودش را دارند، و او نامحدودش، اوصاف همه عارضی است و اوصاف او ذاتی و او منبع اصلی همه کمالات است.

در سوره اعراف آیه ۱۸۰ آمده: «ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها» برای خدا بهترین نامهاست او را با آن بخوانید. در سوره شوری آیه ۱۱ آمده است: «لیس کمثله شیء» هیچ چیز در عالم همانند خدا نیست.

بحث

توحید در آثار سنایی

برای ورود به مبحث توحید در آثار سنایی، جهت آشنایی بیشتر با زبان و کلام و پیام او و همچنین فراهم شدن زمینه و بستر مناسب ادراک ابیات مربوطه آن، لازم است به مقوله‌هایی چون شرح و حال، سبک، عقاید و اندیشه‌های سنایی و خصوصیات و مشخصه‌های این عارف بزرگ که از شاعران دوره غزنوی است، توجه شود.

حکیم ابوالمجد بن آدم متخلص به سنایی، شاعر و عارف بزرگ قرن پنجم و ششم هجری است که در سال ۴۳۷ هجری قمری در غزنین متولد شد. پدرش «آدم» از خاندانی شریف و بزرگوار بود.

سنایی چه در روزگار خود و چه پس از مرگ مورد احترام و تجلیل بسیار بوده است. ابتدا یک زندگی شاعرانه به سبک شاعران درباری داشت مانند فرخی و عنصری، مدح شاهان غزنوی می‌کرد.



در قصاید خود از فرخی و منوچهری پیروی می کرده است و گاهی به اشعار مسعود سعد نظر داشته است.

بیشتر اشعار سنایی در ابتدا هزل، هجو، لغو و مطایبه و شوخی بوده است. قبل از سنایی سابقه ندارد که شاعری به این شدت موضوعات مبتذل وارد شعر فارسی کرده باشد.

آنچه که از قصاید وی بر می آید، این است که تقلید و پیروی از شاعران گذشته او را راضی نمی کرد به گفته وی: «هستم من آن بلند که گشتم ز چرخ پست / هستم من آن عزیز که ماندم ز دهر خوار» (سنایی، ۱۳۶۱، ص ۲۳۳)

آنجا که انتساب (لای خواری) به او دادند، که روز اکبر از تو سؤال می شود که به پیشگاه باری تعالی چه آوردی، چه عذری می آوری؟ انقلابی درونی در وی به وجود آمد و او را به عالم تصوف و عرفان سوق داد.

سنایی پس از روی آوردی به جهان عرفان و تصوف شهریاران ظالم و جهان خواران متجاوز را مورد انتقاد شدید قرار می دهد:

«توهمی لافی که هی من پادشاه کشورم پادشاه خود نه ای چون پادشاه کشوری؟»
(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۲۵۰)

افکار نوین حکیم سنایی شعر فارسی را با اندیشه‌های صوفیانه آمیزشی اساسی و بنیادین داد و موجب شد تا بنای محکم و استوار کاخ شکوهمند ادبیات عرفانی دوره‌های بعد پی ریزی گردد و کسانی چون عطار و مولوی به او افتخار نمایند.

عطار روح بود و سنایی دو چشم او ما از پی سنایی و عطار آمدیم
(مولوی، ۱۳۶۵، ص ۷۳)

شعر این دوره از عمر سنایی به پر مغزی و درستی و صحت معانی ممتاز و گذشته از مسایل توحید و مطالب علم الهی حاوی پندها و تربیت و سلوک جاده تحقیق و به دست آوردن زندگانی حکیمانه و فوز اکبر یا خیر اکمل است که آرزوی بشری است، هر بیتی از آن اقلیمی و هر هزلی تعلیمی است.



«هزل من هزل نیست تعلیم است بیت من بیت نیست اقلیم است»

(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۸۵)

تغییر شیوه سنایی تابع وضع روحی و روانی او بوده است. در دوره اول مداح، و در دوره دوم سبکی کاملاً متفاوت. سبکی که کاملاً از صمیم دل مایه می‌گیرد. و منعکس کننده احساسات و عواطفی است که ضمن برخورداری از چاشنی شور و حال عاشقانه و عارفانه به سبک عراقی نزدیک است. از این جهت سنایی اولین شاعری است که مضامین و اصطلاحات صوفیانه را وارد شعر فارسی کرده است. هر چند قبل از او شیخ ابو السعید ابوالخیر چنین اقدامی داشته است اما سنایی با دقت و قوت بیشتری این حرکت را دنبال نموده است. او دشوارترین و مرموزترین معانی را در شیرین ترین عبارات پدید آورد و پیشرو عارفانی چون عطار و مولانا شد.

در آن روزگار عرفان در مشرق زمین در حال تکوین بود به گونه ای که در قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری وجود اندیشه‌های عرفانی با اشعار صوفیانه را در آثاری چون اسرار التوحید، تمهیدات عین القضاة و کشف الاسرار میبیدی و سوانح احمد غزالی می‌توان مشاهده کرد. و چنین به نظر می‌رسد که سنایی به این آثار توجه داشته است. سنایی در میان مثنوی سرایان و قصیده گویان و غزل پردازان کهن از معدود شاعرانی است که در اشعار خود پیام و هدف خاصی دنبال می‌کند. (فروزانفر، ۱۳۵۰، ص ۲۲۵)

اساس پیام و هدف او بر محور توحید و عشق استوار است که از طریق درون بینی و تحذیر از ظاهر پرستی و خود بینی می‌توان به معرفت آن نائل آمد. سنایی همچون مرادی دل آگاه سعی می‌کند مخاطبان خود را با شناخت راه حق و حقیقت تحریض نماید و آنان را به عالم نور راهنمایی کند.

(طغیانی، ۱۳۸۲، ص ۳۴)

| | |
|--------------------------|---------------------------|
| جاننت را دوزخ آشیانه مکن | خاطرت را محال آشیانه مکن |
| از خیال محال دست دار | تا بدان بارگه بیایی بار |
| کان سرای بقا برای توسست | وین سرای فنا نه جای توسست |

(سنایی، ۱۳۵۹، ص ۷۲)

خدایی که او می‌جوید خدای یگانه‌ای است که شناخت او جزء به عنایت او میسر نمی‌شود.



گر نه ایـزد ورا نمـودی راه از خـدایی کجـا شـدی آگـاه

(سنایی، ۱۳۵۹، ص ۶۲)

عقل بی کـحل آشنایی او بی خبر بـوده از خـدایی او

(سنایی، ۱۳۵۹، ص ۶۴)

از دید سنایی توحید واقعی این نیست که خدا را یکی بگویند بلکه آن است که با وجود او و در جایی که سخن از وجود اوست باید هر وجودی را معدوم بدانند و همه چیز را نیست انگارند. لیکن فقط اهل معرفت و تحقیق اند که با عنایت حق به این مقام می‌رسند، کسانی که با مردم عادی و اهل ظاهر بسیار متفاوتند و جایگاه واقعی خود را در ورای جسم و جان می‌جویند.

آخـد است و شمار از او معزول صمدست و نیـاز از او مخـذول

آن احد نی که عقل داند و فهم و آن صمد نی که حس شناسد و وهم

چون برون آمدی زجان و زجای پس بینی خدای را به خدای

(سنایی، ۱۳۵۹، ص ۶۲، ۶۴، ۶۶)

به عقیده سنایی شهادت گفتن تنها این نیست که لفظ «لا اله الا الله» را بر زبان آورند بلکه آن است که در نهایت به نفی «ماسوی الله» انجامد. نفی همه کاینات عالم که هستی آنها نمود و سایه ایست از حقیقت حق. از نظر او «لا» ئی که در لفظ شهادت وجود دارد همه چیز از جمله جاه و مقام را نیز از میان بر می‌گیرد:

بـوسـتـان الا الله برکش و نیست کن قبا و کلاه

(سنایی، ۱۳۵۹، ص ۱۱۵)

بر اساس عقاید عارفانه سنایی آنکه مثل یک عارف «لا اله الا الله» می‌گوید دیگر هیچ جزء خدا

نمی‌بیند از هیچ چیز نمی‌ترسد و از هیچ کس پروا ندارد. (طغیانی، ۱۳۸۲، ص ۳۵)

توحید در دیوان سنایی

قصیده زیر که مناجات گونه است به احتمال زیاد در آخرین سال‌های کمال شاعری سنایی سروده شده است. وی این قصیده را در حرف الف و برای آغاز دیوان در زمینه توحید، سروده است و در



آن مروری دارد بر مجموعه عقاید خویش درباره ذات و صفات باری تعالی و آفرینش جهان و انسان و سرنوشت و مسأله گناه و لطف الهی. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲، ص ۶۷)

ای در دل مشتاقان از یاد تو بستانها بر حجت بی چونی، از صنع تو برهانها
ص ۱۷ بیت ۱

بی چونی: چون (=کیف) به معنی چگونگی، و چگونگی و چونی یکی از مقولات دهگانه است (= مقولات عشر) که عبارتند از: یک مقوله جوهر و نه مقوله عرض: کم، کیف، آین، متی، وضع، اضافه، له، فعل، انفعال. قدما در تعریف کیف گفته‌اند «عَرَضی است که لذاته اقتضای قسمت و لا قسمت نکند» (جرجانی، تعریفات، ص ۱۶۵)

چون ذات باری تعالی و رای همه موجودات است، بنابراین خارج از حوزه مقولات عشر - که یکی از آنها مقوله کیف است - قرار دارد، و ذات او «کیف» و «چگونگی» ندارد و بعضی از قدما معنی «لطیف» را که از اسماء الهی است، (انعام، ۱۰۳)، به همین معنی گرفته‌اند که لطیف آن است که بی چگونگی ادراک شود. (عقلاء المجانین، ص ۱۵۱)

شبیگیر زند نعره کلنگ از دل مشتاق
وز نعره زدن طعنه زند نعره زنان را
آن لک لک گوید که لک الحمد لک
تو طعمه من کرد، آن مار دمان را
الشکر قمری نهد از پشت قبای خنز و قاقم
اکنون که بتابد و بپوشد کتان را
(ص ۲۹ بیت ۱۳-۱۱)

ابیات فوق اشاره به اعتقاد قدما دارد که پرندگان با صدای خود خدا را تسبیح می‌گویند. آن چنان که در قرآن کریم نیز آمده است که: «پرندگان بر فراز آسمانها، خدا را ستایش می‌کنند». همه کاینات تسبیح گوی پروردگار است. (کلنگ: پرنده ای است کبود رنگ و دراز گردن. به دُرنا (کلمه ترکی) معروف است. (برهان) (انعام، ۱۶۴)

«توحید گوی او نه بنی ادم اند و بس هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد»
(سعدی، ۱۳۶۹، ص ۱۲۱)

آن کرکس با قوت گوید که به قدرت جبار نگه دارد این کون و مکان را
(ص ۳۱ بیت ۳)



جبار به کسی گفته می‌شود که نیازمندی‌های مردم و نقایص آنها را جبران می‌کند، و استخوان‌های شکسته را پیوند می‌دهد، و یا اینکه دارای قدرت فراوانی است که غیر او در برابر او خاضع است بی آنکه بخواهد بر کسی ستم کند یا از قدرتش سوء استفاده نماید و به همین جهت، جبار به هنگامی که به این معنی باشد با صفات مدح دیگر همراه می‌گردد، چنانکه در آیه (۲۳) سوره حشر می‌خوانیم (الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر): «او فرمانروای پاک و منزهی است که بندگانش هرگز از او ستم نمی‌بینند، و نگهبان و حافظ غیر قابل شکست و قدرتمند و برتر است». جبار به این معنی، صفت پروردگار است، قدرتمند قابل اعتمادی که نگهدارنده و حافظ زمین و زمان است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ص ۱۴۳)

نیایی خاروخاشاکی در این‌ره، چوبه فراشی کمر بست و بفرق استاد در حرف شهادت «لا» (ص ۴۸ بیت ۱۰)

«لا» رمز نفی ماسواست و حرف شهادت: لا اله الا الله است. سنایی می‌گوید: «لا» (=نفی دیگر موجودات) به فراشی و جارو کردن طریق تو برخاست و کمر بست، هیچ خار و خاشاکی بر سر راه تو باقی نخواهد بود و نگاه که با نفی ما سوی الله در وادی افتادی از طریق «الا» که اثبات «الله» است به خداوند خواهی رسید. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲، ص ۲۵۰)

لا اله الا الله نفی ما سوی الله است و شهادت بر یگانگی ذات پروردگار است.

ز راه دین توان آمد به صحرای نیاز، ارنی به معنی کی رسد مردم، گذر ناکرده بر اسماء؟ (ص ۴۹ بیت ۱)

از طریق دین است که به وادی نیاز خواهی افتاد زیرا بدون گذر بر اسماء به معانی‌های که در آنها نهفته‌اند، نخواهی رسید.

«ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها» (اعراف، ۱۸۰) برای خدا بهترین نامهاست او را با آن بخوانید. تمام نامهای پروردگار مفاهیم نیکی را در بر دارد، صفات ثبوتیه که ذات پاک اوست، صفات سلبيه و صفات فعل، همه را در بر می‌گیرد.

به قول کاشانی در مصباح الهدایة: «به راه دین در آمدن نوعی توحید ایمانی است که به مقتضیات آیات و روایات به خدا ایمان بیاورید». (کاشانی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۰)



گهر ایمان جسته است از ارکان سپهر در دو کونش بمثل جزء دل پاکان کان نیست
(ص ۸۹ بیت ۳)

جام جهان نما دل انسان کامل است. دل مخزن و گنجینه اسرار الهی است، هر اسمی به خاطر اینکه یک صفت خاصی را داراست، متفاوت است. دل نیز به خاطر مراتب متفاوتی که دارد، اسمهای متفاوتی یافته است. دل واسطه بین روح و نفس است، چون مظهر شئون است یک رو به سوی خلق، از روح طلب فیض می کند و به نفس می بخشد. دل، محل تجلیات الهی است و تجلیات الهی تکرار ندارد. به همین سبب در عرفان جایگاه معارف الهی است. (لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۱۰۳)

تو اگر ز ارکان دانی صفت نور و ضیا نزد من این دو صفت جز اثر ایمان نیست
نور اصلی چو فروغی دهد از دست فروغ فرع را اصل چو پیدا شد هیچ امکان نیست
(ص ۸۹ بیت ۶-۵)

و نور از آن جهت به دل نسبت داده اند که ارسته به صفت تجرد و غیر مادی بودن است و از همه تاریکی ها و وابستگی ها پاک و منزّه است، مشاهده جمال حق تعالی فقط با تطهیر و صافی و نورانی شده دل صورت می پذیرد. (لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۱۰۴)

در جائی دیگر نور، یکی از اسماء خداوند است: «الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح...» (نور، ۳۵) (خداوند نور آسمانها و زمین است، مثل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی (پرفروغ) باشد... و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند و خداوند به هر چیزی آگاه است).

در سوره بقره آیه ۲۵۷ آمده است: (الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی نور):
«خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از ظلمت های (شرک و کفر) به سوی نور (ایمان) رهبری می کند. همه انوار هستی از نور او مایه می گیرد، و به نور ذات پاک او منتهی می شود.

ضیاء: نور ذاتی است مانند خورشید که منبع جوشش نور است.

نور: نور عرضی و ذاتی هر دو را شامل می شود مانند نور ماه که نور خود را از خورشید می گیرد.
(مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ص ۲۲۶)



ای همه جانها ز تو پاینده جان چون خوانمت چون جهان ناپایدار آمد جهان چون خوانمت
(ص ۹۶ بیت ۵)

از نظر جهان بینی توحیدی همه چیز به خدا منتهی می‌شود، و یک خدا پرست موحد راستین چیزی
را از ناحیه خود نمی‌داند، بلکه هر موهبتی به او می‌رسد، سرچشمه آن را از خدا می‌بیند:
«بیدك الخیر انك علی كل شیء قدير» کلید همه خوبیها و نیکی‌ها به دست توست و تو بر هر
چیزی قادر و توانایی. (آل عمران، ۲۶)

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده
(نظامی، ۱۳۷۲، ص ۲۱)
در این بیت توحید خالقیت که یکی از شاخه‌های توحید افعالی است دیده می‌شود، پروردگار همه
چیز را خدا می‌داند.

کشته حق شو تا زنده بمانی ورنه باچنین بندگی‌ت جای تو جزء میدان نیست
(ص ۸۹ بیت ۱۸)
عارف به جایی می‌رسد که محو در ذات حق می‌گردد و از خود فانی می‌شود، یعنی «من» در او
محو می‌شود. سالک سایر به معراج و مدارج عروجی و رجوعی، چون از اعمال و افعال و صفات
سیئه عبور نماید و در سلوک صراط المستقیم ثابت قدم شود، قدرت جزوی در قدرت کلی حق
محو می‌گردد و به مقام فنای صفات نائل می‌شود. (لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۲۲۲)

وصال حق ز خلقیت جدایی است ز خود بیگانه گشتن آشنایی است
(لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۳۲۸)
و در جایی دیگر در گلشن راز محمود شبستری زنده ماندن و بقاء به ذات بدین گونه بیان شده
است:

فانی شو اگر بقایت باید بگذر ز خود از خدات باید
مردان که ره خدا سپردند در عالم زندگی بمردند
گر مردن تو ز خود تمام است حشر تو هم اندین مقام است
حقا که به هر دو کون امیری گر پیشتر از اجل بمیری



فانی شو از این خود بمیری تا زنده لایموت گوردی

(لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۳۲۸)

ما نبودیم او پدید آوردمان از چهار طبع محدث آمد چار طبع و چار فصل روزگار

(ص ۲۱۲ بیت ۴)

عناصر اربعه را صوفیان به چهار نفس تشبیه کرده‌اند بدین ترتیب که آتش را نفس اماره، باد را نفس لوامه، آب را نفس ملهمه و خاک را نفس مطمئنه نام نهاده‌اند. (طغیانی، ۱۳۸۲، ص ۴۹) در نزد ما قدما مدار وجود کائنات و عالم کون و فساد و جهان جسمانی بر محور چهار عنصر اصلی می‌گردید.

فقط خدا قدیم است، همه مخلوقات که انسان نیز جزئی از آن است، حادث است.

ای خداوند قایم قلدوس ملک تو نا قیاس است و نا محسوس

قیامی خود بخود قیام تو نیست به قیامی که هست ضد جلوس

(ص ۲۵۵ بیت ۱۳-۱۲)

قیوم به معنی وجودی است که قیام او به ذات اوست و قیام همه موجودات به وجود اوست. قیام به معنی آفرینش، تدبیر و نگهداری می‌باشد، تنها اوست که همه موجودات را آفریده و نگهداری و تربیت آنها را به عهده گرفته است، هیچگاه از انجام این کار غفلت نمی‌کند، و به طور دائم و بدون هیچ وقفه، «قیام» به این امور دارد. «قیوم» در واقع اساس تمام «صفات فعل» است. (الله لا اله الا هو الحی القيوم): «هیچ معبودی جز خداوند یگانه زنده، که قائم به ذات خویش است و موجودات دیگر قائم به او هستند، وجود ندارد. (بقره، ۲۵۵)

زیر نشین علم کاینات ما به تو قائم چو تو قائم به ذات

(نظامی، ۱۳۷۲، ص ۲۱)

صفات قدس کمالش بری ز علت کون نمای بحر لقایش بداده فیض وصال

(ص ۲۸۱ بیت ۷)

«تَحِيْتَهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَاَعْدَلَهُمْ اَجْرًا كَرِيْمًا» (احزاب، ۴۴)



«تحت آنان در روزی که او را دیدار می‌کنند سلام است، برای آنها پاداش پر ارزشی فراهم ساخته است.»

«لقاء» به معنی لقای حقیقی و با چشم دل است، چرا که در قیامت حجابها کنار می‌رود و عظمت خدا و آیات او از هر زمان روشن‌تر جلوه می‌کند، انسان به مقام شهود باطنی و دید قلبی می‌رسد و هر کس به مقدار معرفت و عمل صالحش به مرحله عالیتیری از این شهود نائل می‌گردد.

فخر رازی در تفسیر خود در مورد لقای پروردگار می‌گوید: «انسان در این دنیا به خاطر غرق شدن در امور مادی و تلاش برای معاش غالباً از خدا غافل می‌شود، ولی در قیامت که همه این شواغل فکری برطرف می‌گردد انسان با تمام وجودش متوجه پروردگار عالم می‌شود و این است معنی لقاء الله». (فخر رازی، ۱۳۷۰، ص ۲۰۱)

چو خاک گشته به درگاه او مه و خورشید
کنده سجودی وی از جان همه مکین و مکان
شده است بنده درگاه او دهورطوال
کند خصوع کمالش همه جبال و رمال
(ص ۲۸۲ بیت ۲۲-۲۱)

خدا در قرآن می‌فرماید: «تسبیح له السموات السبع و الارض و من فیهن و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیح انه کان حلیماً غفوراً» (اسراء، ۴۴)
آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند همه تسبیح او می‌گویند، و هر موجودی تسبیح و حمد او می‌گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید او حلیم و آمرزنده است.»
عالم هستی یکپارچه زمزمه و غوغا است، هر موجودی به نوعی به حمد و ثنای حق مشغول است، و غلغله ای خاموش در پهنه عالم هستی طنین افکنده.

از جمادی سوی جان جان شوید
غلغل اجزای عالم بشنوید
(مولوی، ۱۳۶۱، ص ۸۷)

همه موجودات جهان در پیشگاه خدا سجده می‌کنند: (الم تر ان الله یسجد له من فی السموات و من فی الارض و الشمس و القمر و النجوم و الجبال و الشجر و الدواب). (حج، ۱۸)
«آیا ندیدی که سجده می‌کنند برای خدا تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند و همچنین خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنندگان.»



بدایع را به گیتی در به حکمت ها تو برسازی
 هیولا را تو دادستی به حکم عنصر و جوهر
 بسان تخت جمشیدی تو گردون را کنی جلوه
 زخار ار چاکری جوید همی گل تو برون آری
 کواکب را به گردون بر به قدرتها تو آرائی
 مرا سطقسات را پستی گهی و گاه بالائی
 بسان تاج نوشروان زمین ها را پیرائی
 به بحر ارنده جوید همی در تو بییمائی
 (ص ۴۵۷ بیت ۷-۴)

نشانه های فراوانی که آسمانها و زمین وجود دارد، از خلقت انسان گرفته تا جانوران کوچک
 آبی، از جنبندگان، گل و گیاهان، حیات بعد از مرگ، وزش بادهای، آمد و شد شب و روز سر بر
 آوردن گل از دل خاک، جوشش دریا، ستارگان و سیارگان همه و همه از زمین تا آسمان،
 نشانه هایی از علم و حکمت و قدرت بی پایان مبدأ آفرینش است. (الله العزیز الحکیم).

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدائی
 همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم
 تو زن و جفت نداری تو خور و خفت نداری
 نه نیازت به ولادت نه به فرزند حاجت
 تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی
 بری از رنج و گدازی بری از درد و نیازی
 بری از خوردن و خفتن بری از شرک و شبیهی
 نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگجی
 بند این خلق و تو بودی نبود خلق و تو باشی
 همه عزیزی و جلالی همه علمی و یقینی
 همه غیبی تو بدانی همه عیبی تو پوشی
 احد لیس کمثلله صمد له ضد
 لب و دندان سنائی همه توحید تو گوید
 نروم جز به همان ره که توام راه نمائی
 همه توحید تو گویم که به توحید سزایی
 احد بی زن و جفتی ملک کامروائی
 تو جلیل الجبروتی تو نصیر الامرائی
 تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنائی
 بری از بیم و امید بری از چون و چرایی
 بری از صورت و رنگی بری از عیب و خطایی
 نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیائی
 نه بجنبی و نه بگردی نه بگاهی و نه فزائی
 همه نوری و سروری همه جودی و جزائی
 همه بیشی تو بگاهی همه کمی تو فزائی
 لمن الملک تو گوئی که مر آن را تو زائی
 مگر از آتش دوزخ بودش روی رهائی
 (ص ۴۶۱ بیت ۱۳-۱)

همانگونه که قبلاً ذکر شد، اساس و پیام و هدف سنایی در اشعار خود بر محور توحید و عشق
 استوار است. خدایی که او می جوید، خدای یگانه ای است که شناخت او جزء به او و جزء به



عنایت او میسر نمی شود. طبق جهان بینی توحیدی سنایی، جهان مخلوق خداوند حکیم و آگاهی است که تمام افعالش روی حساب و برنامه است.

این قصیده اوج مضامین توحیدی است که هر کدام از اوصاف به طور جداگانه، در این رساله مورد بررسی قرار گرفته است، اما انسجام و زیبایی را که از ابیات می‌بینیم، از قلب و وجود سنایی نشأت گرفته است و با صدای بلند و مناجات گونه، با سوز دل، خدا را یاد می‌کند.

آنچه اوصاف و اسماء پروردگار است، بر زبان می‌راند، و اقرار به یگانگی پروردگار می‌کند. ذکر او می‌گوید تا رستگار شود، (و اذکرو الله کثرا لعلکم تفلحون) (انفال، ۴۵) و خدا را درون جان حاضر می‌بیند، که چون نوری راه نمایی وجود اوست.

سنایی فقط خدا را سزاوار ستایش می‌داند، (الحمد لله رب العالمین) (حمد، ۱) به فضل و عنایت خداوند امید وار است، چرا که رحمت الهی بر قلب و جان او روان است و به سابقه رحمتش دل داده است. (سبقت رحمته غضبه) (فروزانفر، ۱۳۴۶، ص ۲۶)

سنایی، تا مرز رستگاری پیش می‌رود و سوره اخلاص را با همه خلوص زمزمه می‌کند: (قل هو الله احد - الله الصمد - لم یلد و لم یولد - ولم یکن له کفواً احد) (توحید، ۴-۱) در آستانه بارگاه ملکوتی می‌ایستد و با هزاران امید به آن (درگاه) می‌کوبد، تا گشوده شود و با هر کوبیدنی، ندایی از اعماق وجودش بر می‌خیزد و محبوب را این چنین می‌خواند:

تو حکیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنایی و می‌داند او بی نیاز مطلق است (الله هو الغنی الحمید) (فاطر، ۱۵) و مانند‌ی ندارد (لیش کمثلہ شیء) (شوری، ۱۱) او را می‌خواند، برای همه می‌خواند و باز هم می‌داند که اوصاف او در فهم و عقل نمی‌گنجد، عقل، چون پدیده اوست، از درک کامل او عاجز است.

تمام کسانی که روی زمین زندگی می‌کنند فانی می‌شوند (کل من علیها فان) (رحمن، ۲۶) و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگار است که باقی می‌ماند (و ببقی و جه ربک ذوالجلال الاکرام). (رحمن، ۲۷) او نور جاویدانی است که بر پهنه هستی می‌درخشد و تمام موجودات از ان افاضه وجود می‌کنند، (الله نور السموات و الارض....) (نور، ۳۵)



سنایی با تمام وجود پرچم توحید را در دست گرفته، و اقرار به یگانگی و بی نیازی پروردگار می کند، پرچم سفید تسلیم را فراز می آورد تا از آتش دوزخ رهایی یابد.

ای خدائی که به جز تو در ملک العرش ندانم
 به جز از دیدن و صنعت نبود عادت چشمم
 عارفا فخر به من کن که خداوند جهانم
 عیب من دامن و پس غیب نداند به جز از من
 پاکم و بی عیبم و بیننده عیب همه خلقان
 همه من بینم و بیننده نمی دیده دو چشمم
 شنوای سخنان همه خلقم به حقیقت
 حی و قیومم و آندم که کس از خلق نماند
 ملک طبعم و سیاره نه سیاره طبعم
 نه بخوانم نه به بحریم نه کنار و نه میانه
 نه ز نورم نه ز ظلمت نه ز جوهر نه ز عنصر
 هر چه در خاطرت آید که من آنم نه من آنم
 هر چه در فهمم تو گنجد همه مخلوق بود آن
 هر شب و روز به لطف و کرم و جود و جلالم
 گر از آن خسته دلت یک نظر فیض بگیرم
 شیءم از روی حقیقت نه از آن شیء مجازی
 من فرستاده توراتم و انجیل و زبورم
 صفت خویش بگفتم که منم خالق بی چون
 منم آن بار خدائی که دل متقیان را
 کفر صد ساله ببخشم به یک اقرار زبانی
 بعد مردن برمت زیر لحد با دل پر خون
 آندم از خاک برانگیزم و در روز قیامت

به جز از نام تو نامی نه برآید به زبانم
 به جز از گفتن حمدت نبود ورد زبانم
 ملک عالمم و عالم اسرار نهانم
 منم آن عالم اسرار که هر غیب بدانم
 در گذارنده و پوشنده عیب همگانم
 همه من گویم و گوینده نمی کام زبانم
 شنوایان جهان را سخنان می شنوایم
 من یکی معتمد و واحد و قیوم بمانم
 نه چو طبعم متوطن نه چو سیاره روانم
 نه بخندم نه بگیریم نه چنین و نه چنانم
 نه ز تحتم نه ز فوقم ملک کان و مکانم
 هر چه در فهمم تو گنجد که چنینم نه چنانم
 به حقیقت تو بدان بنده که من خالق آنم
 سیصد و شصت نظر سوی دلت می کند آیم
 زود باشد که شوی کشته تیغ خذلانم
 آفریننده اشیاء، خداوند جهانم
 من فرستاده فرقانم و ماه رمضانم
 نه کس از من و نه من از کس نه از اینم و نه از آنم
 هر زمانی بدلال صمدی نور چشمانم
 جرم صد ساله به یک عذر گنه در گذرانم
 خوش بخوابانم و راحت به روانت برسانم
 در چنان انجمنی پرده ز رازت ندرانم



بگذرانم ز صراط و برهانم ز عذابت
شربت شوق دهم تا تو شوی مست تجلی
ذره ذره حسنات از تو ز لطفم بپذیرم
هر عطائی که بکردم به تو ای بنده من
هر که گوید که خدا را به قیامت بتوان دید
بارالها تو بر آری همه امید سنائی
در بهشت آرم و بر خوان نعمت بنشانم
پرده بردارم و آنگه به خودت می‌نگرانم
کوه کوه از تو معاصی به کرم در گذرانم
خوش نشین بنده که من داده خود را نستانم
او نبیند به حقیقت نه از آن گمشدگانم
که مسلمانم و یا رب نه از آن بیخبرانم

(هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المومن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون) (حشر، ۲۳): «او خدایی است که معبودی جزء او نیست، حاکم و مالک اصلی اوست، از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی‌کند، به مؤمنان امنیت می‌بخشد، و مراقب همه چیز است، او قدرتمندی است شکست ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند، او شایسته بزرگی است. خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می‌دهند».

(هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی یسیح له ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم): «او خداوندی است خالق، آفریننده ای بی سابقه، و صورتگری است (بی نظیر) برای او نامهای نیک است، و آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می‌گویند و او عزیز و حکیم است. (حشر، ۲۴)

ابیات فوق که از معنای آیات ۲۳ و ۲۴ سوره حشر، گرفته شده است، به مسأله توحید که خمیرمایه همه اوصاف جمال و جلال و ریشه اصلی معرفت الهی است تکیه می‌کند. اوصافی که از پروردگار آمده است، یک نوع نظم بندی خاصی را ایجاد کرده است، ابتدا عمومی ترین اوصاف ذات (علم) و عمومی ترین اوصاف فعل (رحمت) که ریشه همه افعال خداوندی است را بیان کرده است. ابیات فوق با توجه به بار معنی که دارند، دست پویندگان راه معرفت الله را گرفته منزل به منزل پیش می‌برد، از ذات پاک او شروع می‌کند، و بعد به عالم خلقت می‌آورد، و باز در این سیر الی الله از مخلوق نیز به سوی خالق می‌برد، قلب را مظهر اسماء و صفات الهی و مرکز انواع ربانی می‌کند و در لابه لای این معارف و انوار، او را می‌سازد و تربیت می‌نماید شکوفه‌های تقوا را بر



شاخسار وجودش ظاهر ساخته و لایق قرب جوارش می‌کند، تا با تمام ذرات جهان هم صدا شود، و تسبیح گویان نغمه خوش و قدوسی سر دهد.

این اوصاف و ویژگی‌ها، تأثیر قرآن، در قلب و افکار، سنائی را نشان می‌دهد که عملاً ثابت کرده است، قرآن تأثیر بسزایی در هدایت او داشته است. و آنان که قرب پروردگار را می‌طلبند و خواهان عظمت و کمال او هستند باید شعله‌ای از این صفات را در وجود خود زنده کنند. در بیت هشتم این قصیده به صراحت به سوره اخلاص اشاره دارد: «قل هو الله احد، الله الصمد، لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد»، تنها باید او را پرستش کنیم، چرا که عبادت باید برای کسی باشد که کمال مطلق و مطلق کمال است، کسی که از همگان بی‌نیاز است، و بخشنده تمام نعمت‌ها و آفریننده همه موجودات، این صفات جزء در ذات پاک او جمع نمی‌شود. در قصیده فوق «اخلاص» دیده می‌شود، اخلاص آن است که محرک انسان از هر گونه شائبه غیر الهی پاک باشد و می‌توان نام آن را «توحید نیت» گذاشت، یعنی در تمام برنامه‌ها به پروردگار و رضای او اندیشیدن. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ص ۴۳۳)

نتیجه‌گیری

در ابیاتی که سخن از ذات خداست، عقیده سنایی این است که ذات باری تعالی قابل اشارت نیست و نمی‌توان درباره آن چون چرا کرد یا درباره کیفیت آن سخن گفت. چون ذات حق بی‌نشان و نامحسوس است و از هرگونه شکل و مثل، بَری است. ذات مقدس او علت پذیر نیست و از دگرگونی و انقسام منزّه است و در مکان نمی‌گنجد. همچنین به لطیف بودن ذات حق اشاره می‌کند و او را قائم به ذات می‌خواند که در مجموع بیانگر توحید و یکتا پرستی اوست.

از این بیانات می‌توان دریافت که سنایی بیش از آن که در پی اثبات صفت یا کیفیتی برای ذات حق تعالی باشد، در اندیشه نفی هر معلومی است که درباره ذات خداوند به ذهن آدمی خطور می‌کند. بنابراین با چنین بیاناتی در مورد ذات حق نمی‌توان ادعا کرد که سنایی در توحید و خداشناسی سمعاً و طاعةً از نظام توحیدی اشاعره پیروی کرده است. چرا که اصل تنزیه پروردگار



در نظام توحیدی دیگر مذاهب اسلامی هم هست و می‌توان گفت که در امور مربوط به ذات خدا، هم به اصول توحیدی اشاعره و هم اصول عقیدتی معتزله نظر داشته است.

منابع و مآخذ

- قرآن کریم.
- بهاء الولد، محمد بن حسین؛ ۱۳۵۲، معارف، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران؛ طهوری.
- خلف تبریزی، محمدحسین؛ ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵، برهان قاطع به اهتمام محمد معین، تهران.
- زرقانی، سیدمهدی؛ ۱۳۷۸، افق‌های شعر و اندیشه سنایی غزنوی، تهران؛ روزگار.
- زرّین کوب، عبدالحسین؛ ۱۳۵۶، ارزش میراث صوفیه، چاپ چهارم، تهران؛ امیر کبیر.
-؛ ۱۳۶۲، دنباله جستجو در تصوف ایران، چاپ اول، تهران؛ امیر کبیر.
- سجادی، سیدجعفر؛ ۱۳۶۸، فرهنگ و اصطلاحات عرفانی، چاپ دوم، تهران؛ طهوری.
-؛ ۱۳۷۳، فرهنگ معارف اسلامی، چاپ سوم، تهران؛ کومش.
- سجادی، سید ضیاءالدین؛ ۱۳۷۴، نغمه گر حدیقه عرفان، جعفر شعار، چاپ اول، تهران؛ سخن.
- سنایی، مجدود بن آدم؛ ۱۳۶۱، دیوان اشعار، محمدتقی مدرّس رضوی، چاپ چهارم، تهران؛ انتشارات سنایی.
- سید رضی؛ ۱۳۵۳، نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، تهران.
- شبستری، محمود؛ ۱۳۶۱، گلشن راز، چاپ سوم، تهران؛ طهوری.
- شفیع کدکنی، محمدرضا؛ ۱۳۷۲، تازیانه‌های سلوک، چاپ اول، تهران؛ آگاه.
- طغیانی، اسحاق؛ ۱۳۸۲، شرح مشکلات حدیقه، اصفهان؛ انتشارات دانشگاه اصفهان.
- فروزانفر، بدیع الزمان؛ ۱۳۴۴، احادیث مثنوی، تهران؛ انتشارات دانشگاه تهران.
- کاشانی، عزیزالدین، ۱۳۸۱، مصباح الهدایه، تصحیح جلال‌الدین همایی، چاپ دوم، تهران؛ سنایی.



- لاهیجی، شمس‌الدین محمد؛ ۱۳۷۸، شرح گلشن راز، تصحیح و تعلیقات محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، چاپ سوم، تهران؛ زوار.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۳۷۹، بحارالانوار، تهران؛ اسلامیه.
- مدرس رضوی، محمدتقی؛ ۱۳۴۸، مثنوی‌های حکیم سنایی به انضمام شرح سیر العباد الی المعاد، تهران؛ دانشگاه تهران.
- معین، محمد؛ ۱۳۶۲، فرهنگ فارسی، چاپ پنجم، ۶ جلد، تهران؛ امیر کبیر.
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۹، تفسیر نمونه، چاپ پنجم، جلد (۱، ۲۷)، قم؛ دارالکتب الاسلامیه.
- مولوی، جلال‌الدین محمد؛ ۱۳۶۱، مثنوی معنوی، تصحیح محمد رضانی، تهران؛ کلاله خاور.